

ادله قرآنی، روایی و عقلی پذیرش پیمان الهی در عالم ذر با محوریت آیه ۱۷۲ سوره اعراف

کح علی غضنفری^۱، فریبا صدارت^۲

چکیده

انسان پیش از گام نهادن در دنیا عوالمی را پشت سر گذاشته و آیه ۱۷۲ سوره اعراف، اشاره به پیمانی دارد که او در عالم ذر - قبل از این دنیا - با آن مواجه می شود. از آنجا که هیچ یک از افعال خداوند بدون حکمت و غرض نیست، چنین پیمانی نیز بیهوده نبوده و مختص فعلی برای آن عالم نخواهد بود. بررسی تحلیلی - توصیفی شواهد قرآنی، روایی و عقلی، بیان می دارد انسان در آن عالم به صورت ذراتی حضور داشته، که به عالم ذر شهرت یافته است. اینکه موطن این عالم کجاست و در چه زمانی صورت گرفته، مورد بحث مفسرین و ایجاد آراء مختلف شده؛ اما نکته قابل تامل آنکه خداوند در آن عالم خود را به تمام ذرات شناسانده، و فطرت خدانشناسی در تمامی افرادی که قدم به این دنیا می گذارند، ناشی از آن پیمان الهی است. ولی چگونگی پاسخ به این پیمان، در عالم ذر، در نوع جهت گیری انسانها از فطرت الهی، در این دنیا مؤثر خواهد بود، که در این مقاله تلاش شده با ادله موجود، ارتباط این پیمان در عالم ذر با اعمال آدمیان در دنیا مورد بررسی قرار گیرد.

دوفصلنامه علمی - تخصصی پژوهشنامه مطالعات اسلامی کوثر | پاییز و زمستان ۱۳۹۸ |

واژگان کلیدی: عالم ذر، ذریّه، پیمان الهی، سوره اعراف

۲۲

۱. استادیار دانشگاه معارف قرآن کریم qazanfari@gmail.com

۲. طلبه سطح ۴، مرکز تخصصی کوثر، مدرس حوزه sedarat.alzahra@gmail.com

مقدمه

یکی از مسائل مهمی که در خلقت انسان همواره مورد توجه متکلمین و مفسرین بوده، پیمانی است که خداوند از انسان در عالم ذر گرفته است. به عقیده مسلمانان عالم ذر یا روز آلت، یکی از جهان‌های آفرینش است که در قرآن و روایات به آن اشاره شده است. بنا بر عقیده اندیشمندان اسلامی، این عالم مربوط به دوران پیش از خلقت آدم و یا همزمان با خلقت اوست. در عالم ذر تمام انسان‌هایی که قرار بوده تا روز قیامت به دنیا بیایند، به صورت «ذره» در آنجا ظاهر شده‌اند. در برخی از روایات اسلامی، این پیمان را به فطرت نیز مربوط می‌دانند و مرتبط بودن این پیمان با فطرت را یکی از پایه‌های این پیمان قلمداد می‌کنند.

در عالم ذر، از همه «ذرات» پیمانی بر توحید و ربوبیت خدا و نبوت پیامبران از جمله پیامبر اسلام (ص) و ولایت اوصیا، از جمله ولایت امیر المؤمنین (ع) گرفته شد و سپس آن افراد که به صورت ذره بوده از بین رفتند و یا به جایگاه اولی خود بازگشتند. دیدگاه‌های مختلفی در مورد این عالم ارائه شده است. در این تحقیق پس از تعریف عالم ذر و بیان آیه، ادله قرآنی، روایی و عقلی را که در این زمینه وجود دارد را مورد بررسی قرار داده و به مذاقه در مستندات ارتباط پیمان الهی عالم ذر با اعمال انسان‌ها در عالم دنیا می‌پردازیم.

مفهوم شناسی

ذرّ

ذرّ در لغت به معنای کوچک و ریز از هر چیزی می‌آید. بعضی ذرّ را در حالت فعلی به معنی پراکندن دانسته‌اند، ذرّ الشیء یعنی آن چیز را پراکند. اصل در ماده این لغت پراکندن بصورت ذرات ریز است. (ازدی، ۱۳۸۷، ج ۲: ۴۸۶) (مصطفوی، ۱۴۳۰، ج ۳: ۳۳۰) در اصطلاح به مورچه‌های کوچک ذرّ گفته می‌شود بدلیل آن که وقتی از لانه خود خارج می‌شوند بصورت ذرات پراکنده می‌شوند مانند ذراتی که در هوا پراکنده می‌شوند. واحد آن ذره خواهد بود. (همان: ۳۳۱) بعضی گفته‌اند ذره چیزی است که

وزنی ندارد و از آن تعبیر می شود به ذرات غباری که در شعاع نوری که از پنجره می تابد دیده می شود. (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۴: ۳۰۴)

ذریّه

ذریّه که در معنای نسل ، یا فرزندان کوچک و کم سن و سال می باشد، بنابر قولی از ریشه (ذر) گرفته شده است. (معلوف، ۱۳۷۴: ۲۳۴) به معنی موجودات بسیار کوچک، از این نظر که فرزندان انسان نیز در ابتداء از نطفه بسیار کوچکی آغاز حیات می کنند. اما دو احتمال دیگر برای ریشه ذریّه ذکر کرده اند: بعضی آن را از " ذره " به معنی آفرینش می دانند بنا براین مفهوم اصلی " ذریّه " با مفهوم مخلوق و آفریده شده برابر است. و بعضی آن را از ماده " ذرو " به معنی پراکنده ساختن می دانند و اینکه فرزندان انسان را ذریه گفته اند به خاطر آن است که آنها پس از تکثیر مثل به هر سو در روی زمین پراکنده می شوند. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۵-۴)

عالم ذرّ

در لغت عالم را جمیع مخلوقات یا جهان آفرینش معنا کرده اند. (بستانی، ۱۳۷۵ : ۵۹۶) بعضی نیز گفته اند که به عقلاء از مخلوقات نیز عالم گفته می شود. (طباطبایی، ۱۳۷۹ : ۲۳۹) در اصل اسمی است برای آنچه که به وسیله آن نشان کرده می شود. اما در اصطلاح اسمی است برای فلک یا هر چه را که از جواهر و اعراض (اصول ثابت اشیاء و ظواهر متغیّر آن) در آن قرار دارد. عالم و جهان، ابزار و آلتی است که بر ایجاد کننده و صانعش دلالت دارد. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۵۸۱ و ۵۸۲) معنای این کلمه شامل تمامی موجودات می شود، هم تک تک موجودات را می توان عالم خواند، و هم نوع نوع آنها را، مانند عالم جماد، و عالم نبات، و عالم حیوان، و عالم انسان، و هم صنف صنف هر نوعی را، مانند عالم عرب، و عالم عجم. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱: ۲۱) و اما عالم ذرّ اصطلاحاً موطنی را گویند که خداوند متعال از بندگان، پیمان بر توحید خود و نبوت پیامبران و ولایت امامان گرفته است؛ و چون فرض بر این است که از ذریه حضرت آدم علیه السلام که به صورت ذرات (سلولهای زنی) در صلب ایشان نهاده شده بود، پیمان گرفته شده، از آن به عالم ذرّ تعبیر می شود. گاهی عالم ذرّ تعبیر شده است به پیمانی

که به حکم فطرت و آفرینش، هر کسی با خدای خود بسته است . (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴: ۲۹۷)

پیمان

پیمان یک واژه فارسی است و به معنای شرط، قرار داد و قول و قرار است کسی با کس دیگر بگذارد که بر طبق آن عمل کند. (عمید، ۱۳۵۶: ۲۸۸) در عربی از واژه عهد به جای آن استفاده می شود. عهد به معنای مراعات و حفظ چیزی به طور پی در پی و مستمر است و پیمان را از آن جهت عهد گویند که مراعات آن لازم است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۵۹۱) اصل عهد نگهداری و مراعات است. و پیمان را از جهت لازم المراعاة بودن عهد گفته اند. (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۵: ۵۹) (طریحی، ۱۳۷۵، ج ۳: ۱۱۲)

تشابه در آیه ذر

آیه ۱۷۲ سوره مبارکه اعراف که شهرت به آیه میثاق یافته و در پرتو آن به عالم ذر توجه گردیده است، بسیاری از مجهولات و متشابهاتی که در ذهن بشر شکل گرفته که برخی را هدایت و گروهی دیگر را به گمراهی افکنده، با عنایت به آیات و روایات معصومین علیه السلام تا حدی اثبات و قابل فهم برای بشر قرار می گیرد.

وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ

این آیه دلالت محکم و بلاشک بر عالمی دارد که در زمانی معین از ماقبل خلقت ابدان بشر شکل گرفته و عقل بشر قاصر از تعریف و تنویر چگونگی شکل گیری و مراحل تبیین شده در این آیه می باشد. لکن با اشارات و تفاسیری که از ائمه معصومین، آن هم به مقداری که برای نفوس مردمان زمانه خویش قابل فهم و درک باشد بیان گردیده، گوشه هایی از کلیت روح آیه عرضه گردیده است. تا شاید بر قلوب مؤمنین نوری تابیده شود و به مقام خود در محضر خداوند متعال افتخار ورزیده و رستگاری را از باری تعالی با عنایتی که حضرت حق بر آنان دارد، دریافت و خشنود باشند. و بر قلوب متزلزل آن چنان که در لبه پرتگاه انکار و ارتداد هستند آثاری نداشته که بدین وسیله آنان نیز از رحمت خداوند با عدم درک واقعی آیات بهره مند شوند. ابوبصیر می گوید: به امام صادق

علیه السلام عرض کردم: آیا مؤمنین در روز قیامت خدا را خواهند دید؟ فرمود: آری؛ پیش از روز قیامت هم او را دیده اند. گفتم: کی؟ فرمود: آنگاه که به آنها گفت: «آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری». سپس اندکی سکوت کرد. بعد فرمود: همانا مؤمنین در دنیا پیش از قیامت هم خدا را می بینن. آیا در این هنگام که هستی او را ندیدی؟ ابوبصیر گفت: به حضرت عرض کردم: فدایت شوم این مطلب را از شما نقل کنم؟ فرمود: نه، زیرا اگر آن را نقل کنی، منکری که معنای آن را نمی داند، از فهم آن عاجز می ماند و آن را تشبیه و کفر می شمارد. رؤیت قلبی مانند رؤیت به چشم نیست. خداوند از آنچه تشبیه کنندگان و ملحدان توصیفش می کنند، متعالی است.^۱ (ابن بابویه، ۱۳۹۸ق: ۱۱۷)

در ابتدا باید برای تبیین و تفسیر این آیه، مقدماتی را در مورد انسان و ذریّه او بدانیم. و اساساً خلقت انسان را با توجه به استعدادها و توانایی هایش برای مواجهه با دنیای پس از خلقت بشناسیم. حضرت باری تعالی با خلقت انسان از خشت خام «إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَكِكَةِ إِنِّي خَلِقُ بَشَرًا مِّن طِينٍ» (ص: ۷۱) شاهکاری دیگر از مخلوقات خود را عرضه می دارد. از این روی به خود لقب أحسن الخالقین می دهد. ثُمَّ خَلَقْنَا النَّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ (مؤمنون: ۱۴) آیه فوق معطوف به خلقت جسمانی، برای تکوین او و زیستن در جهان هستی است. این خلقت هنگامی کامل می گردد که دارای پشتوانه ای غیر مادی و ماوراء الطبیعه باشد. لذا می بایست انتقالی صورت پذیرد تا جنبه ربانی مخلوق به کالبد او ملحق گردد. «فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ» (حجر: ۲۹) سیر تکاملی خلقت بشر با دمیدن روح بر او آغازی برای زیستن در دنیای مادی است؛ لکن بایستی او بر تمام وجوهات و توانایی های معنوی خود نیز وقوف یافته و برای ادامه حیات معنوی خود راهنما و هدایت گری راستین بیابد. از آنجا که خلقت بشر با مشیت سخاوتمندانه خداوند متعال همراه بوده است، برای کل

۱ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَلْ يَرَاهُ الْمُؤْمِنُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ نَعَمْ وَ قَدْ رَأَوْهُ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَقُلْتُ مَتَى قَالَ حِينَ قَالَ لَهُمْ- أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى ثُمَّ سَكَتَ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ الْمُؤْمِنِينَ لَيَرَوْنَهُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ أ لَسْتُ تَرَاهُ فِي وَفْتِكَ هَذَا قَالَ أَبُو بصيرٍ فَقُلْتُ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَأَخْبَرْتُ بِهَذَا عَنْكَ فَقَالَ لَا فَإِنَّكَ إِذَا حَدَّثْتَ بِهِ فَأَنْكَرَهُ مُنْكَرٌ جَاهِلٌ بِمَعْنَى مَا تَقُولُهُ ثُمَّ قَدَّرَ أَنَّ ذَلِكَ تَشْبِيهٌ كَفَرٌ وَ لَيْسَتْ الرُّؤْيَةُ بِالْقَلْبِ كَالرُّؤْيَةِ بِالْعَيْنِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَصِفُهُ الْمُشْبِهُونَ وَ الْمُلْحِدُونَ.

موجودات بهترین و مطلوب ترین شکل خلقتی فراهم شده تا راهی برای هدایت پذیری او ایجاد شود. « قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى » (طه: ۵۰) بنا بر وعده الهی می توان این گونه نتیجه گرفت، آنچه را که خداوند در قالب قسمتی از روح خود به انسان عطا فرمود شامل تمامی نیاز های بشری برای هدایت شدن به سوی او بوده است. خداوند عقل و درنهایت لطف، فطرت خداجویی را در نهاد آدمی به عنوان ودیعه ای الهی جای داد تا ابزاری در دست کل مخلوقات برای رستگاری باشند. « فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » (روم: ۳۰)

دیدگاه مفسران در آیه ذر

از ظاهر آیه فوق الذکر چنین بر می آید که در عالم ملکوت ذریه حضرت آدم علیه السلام که همانا بنی آدمند، از صلب حضرتش با مختصات مذکور، بیرون آورده شده است. در ادامه به بیان آراء و نظرات مفسرین در این خصوص که مبتنی بر آیات و احادیث می باشد، اشاره خواهد شد.

آیه الله مکارم شیرازی در تفسیر نمونه در خصوص این آیه آورده است: منظور از این عالم و این پیمان همان "عالم استعدادها" و "پیمان فطرت" و تکوین و آفرینش است، به این ترتیب که به هنگام خروج فرزندان آدم به صورت "نطفه" از صلب پدران به رحم مادران که در آن هنگام ذراتی بیش نیستند، خداوند استعداد و آمادگی برای حقیقت توحید به آنها داده است، هم در نهاد و فطرتشان این سر الهی به صورت یک حس درون ذاتی به ودیعه گذارده شده است و هم در عقل و خردشان به صورت یک حقیقت خودآگاه! بنا بر این همه افراد بشر دارای روح توحیدی هستند و سؤالی که خداوند از آنها کرده به زبان تکوین و آفرینش است و پاسخی که آنها داده‌اند نیز به همین زبان است.

در قرآن مجید نیز تعبیر سخن گفتن در زمینه زبان حال در بعضی از آیات آمده است، مانند " فَقَالَ لَهَا وَ لِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ " (فصلت - ۱۱): "خداوند به آسمان و زمین فرمود: "با میل یا از روی اجبار بیائید و سر بر فرمان نهید آنها گفتند: ما از روی میل آمدم و سر بر فرمان نهادیم". (مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۷: ۶ و

۷) سؤال و جواب و پیمان مزبور یک پیمان فطری بوده است که الان هم هر کس در درون جان خود آثار آن را می‌یابد و حتی طبق تحقیقات روانشناسان اخیر "حس مذهبی" یکی از احساسات اصیل روان ناخودآگاه انسانی است، و همین حس است که بشر را در طول تاریخ به سوی خداشناسی رهنمون بوده و با وجود این فطرت هیچگاه نمی‌تواند به این عذر که پدران ما بت پرست بودند توسل جوید فطره الله الّتی فطر النّاس علیها (روم - ۳۰) (همان : ۹)

سید بن قطب در تفسیر فی ظلال القرآن نظر فوق را با تکیه بر پنهان ماندن فعل خداوند همانند ذات او که در ادراک بشری نمی‌گنجد و در نهایت این که تلاش برای فهم کیفیت فعل خداوند بی فایده و مذموم است را بیان و در تفسیرش آن را کامل نموده است: سه سوال درمورد این آیه مطرح است: کیفیت مکانی که شهادت گرفته شده چگونه بوده است؟ چگونه خداوند ذریه را از پشت بنی آدم برگرفت و نسبت به خودش از آنها شهادت گرفت؟ به چه نحوی پاسخ بلی شهادت می دهیم، را دادند. پاسخ: کیفیات فعل خداوند مانند ذات او پنهان است و ادراک بشری مادامی که قادر به پی بردن به ذات بشری نباشد، به کیفیت فعل او نیز پی نخواهد برد. چون تصور کیفیت فرع بر تصور ماهیت است. هر که به خداوند سبحان نسبت داده می شود، مانند همان چیزی است که قول او از آن حکایت می کند: «ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ...» .. «ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ» * .. «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ» ؛ بنابراین چاره ای نیست که بدون تلاش در فهم کیفیت فعل خداوند، وقوع آن را از سر تسلیم بپذیریم. وقتی در مورد خداوند می‌گوییم: لیس کمثله شیء، دیگر راهی نمی‌ماند بر این که فعل خداوند را بخواهیم با فعل چیز دیگری تشبیه کرده و مثال بزنیم. و هرچه که تلاش کنیم کیفیت فعل خداوند را با کیفیت فعل خلشش تصور کنیم تلاش گمراه کننده ای خواهد بود زیرا که ماهیت فعل خداوند با ماهیت خلشش متفاوت است. بنا براین تفسیر، عهدی که خداوند از نسل بنی آدم گرفته است عهد فطری خواهد بود. پس آنها را در شرایطی ایجاد کرد که فطرتاً معترف به ربوبیت خداوند متعال بودند. این فطرت را در آنها به ودیعه نهاد و سپس براساس این فطرت آنها را آفرید. تا این که کسی با انجام فعل سوئی از فطرتش منحرف شده یا این که کسی متمایل به فطرت خود شد و بر اساس آن عمل کرد. (سیدبن قطب، ۱۴۱۲ق، ج ۳: ۱۳۹۲)

زمخشری در کشف در ذیل آیه این رویارویی خداوند با مخلوق را از نوع تخیل و تمثیل دانسته است و بسیاری از مفسرین با ردّ این مطلب جوابیه هایی نگاشته اند که در ذیل نظر زمخشری نسبت به تفسیر وی مطالبی در این خصوص بیان شده است. از نظر زمخشری، من ظهورهم بدل جزء از کل از بنی آدم است. و معنی گرفتن نسلها از پشت بنی آدم عبارت است از خارج کردن فرزندان آنها از صلبشان از حیث این که از نسل آنهاست. و گرفتن شهادت از خود آنها. و قول خداوند که می فرماید: آیا من پروردگار شما نیستم و پاسخ آنها که آری ما شهادت می دهیم که تو پروردگار مایی، از باب صنعت تخیل و تمثیل است. یعنی مانند گونه ای از خیال پردازی و مثال زدن است. به این معنا که خداوند دلایلی بر ربوبیت و وحدانیت خویش برای آنها نشان داد، به گونه ای که عقول و بصیرتی که در ترکیب این ذریّه قرار داشت و ضلالت و هدایت را برای آنها از هم متمایز می کرد، بر این وحدانیت و ربوبیت خداوند شهادت داد. گویا که از خود آنها شهادت و اقرار گرفت و به آنها گفت: ایا من پروردگار شما نیستم؟ و گویا که آنها خودشان پاسخ دادند: آری تو پروردگار مایی، ما خودمان شهادت می دهیم و وحدانیت تو را اقرار می کنیم. باب تمثیل در کلام خداوند و رسولش و در کلام عرب بسیار توسعه و استعمال دارد.

در ردّ این قول آمده است: این که بگوییم این کلام از باب تمثیل است پسندیده است و گاهی در کلام شارع این صنعت بکار گرفته شده است، اما اطلاق تخیل بر کلام خداوند مورد قبول نیست. و شنیده نشده که خداوند اراده تخیل کرده باشد. و این مورد بسیار انکار می شود. قاعده ای که در اینجا مستقر است این است که چیزی که از نظر عقلی خلاقی در آن دید نشود اقرار به آن واجب خواهد بود. برای همین اکثراً بر چیزی که از ظاهر و حقیقت آیه بدست می آید، اقرار کرده اند و آن را از باب تمثیل ندانسته اند. حال این که کیفیت اخراج نسل و مخاطب قرار دادن به چه صورت بوده است خدا عالم است. (زمخشری، ۱۴۰۷ ق، ج ۲: ۱۷۶)

فخر رازی در تفسیر خود به این که آیه را بر ظاهر آن حمل کرده و و قائل به این شد که واقعاً خداوند ذرات را از صلب آدم برای گرفتن پیمان خارج کرده، اشکال وارد و وجوهی را بر آن ذکر کرده است؛ از جمله این که پیمان از عقلا گرفته می شود و این که ذرات دارای عقل بودند، پس پیمانی که در آن حال از آنها گرفته شده نباید فراموش می

شد. اگر هم گفته شود که محتمل است خداوند هنگام میثاق ابتدا به آنها عقل و فهم و قدرت کامل را داده، سپس از آنها اینها را گرفته است و پس از آن بار دیگر او را در رحم مادر حق کرده و برای زندگانی این دنیا خارج کرده است. در پاسخ باید گفت که این قول باطل است. زیرا که اگر امر چنین بود، خلقت انسان از نطفه خلقت ابتدایی نبود، بلکه باید اعاده در خلقت محسوب می شد و در حالی که جمیع مسلمانان بر این باورند که خلقت از نطفه خلقت ابتدایی است. (فخر رازی، ۱۴۲۰ ق، ج ۱۵: ۳۹۸ و ۴۰۰)

رشید رضا در المنار ذیل این آیه با اشاره به «وَأَشْهَدُهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمُ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا» قائل به این شده که هر یک از این ذریه سلسله وار خودشان شهادت داده اند به آنچه که در غریزه و در عقل آنها بالقوه به ودیعه گذاشته شده است. که این شهادت به زبان اراده و تکوین الهی بوده است نه به زبان وحی و تلقین. آنها نه به زبان مقال بلکه به زبان حال گفته اند که آری تو پروردگار ما و تنها کسی هستی که استحقاق بندگی از طرف ما را داری. (رضا، ۱۴۱۴ ق، ج ۹: ۳۸۶)

سید عبدالحسین طیب در تفسیر این آیه به نکاتی توجه فرموده است؛ از جمله این که دلیل غفلت از یادآوری گرفتن میثاق از بنی آدم آن است که خداوند به جز این که انبیا و اولیا از آن عالم خبری داشته باشند، کسی را مطلع ننموده و به آنان مأموریت داده است تا انسان ها را به یادآوری پیمان خود با فطرتی که درونشان نهاده شده وادار نمایند.

آنچه بنظر میرسد اینست که خداوند تبارک و تعالی ارواح بندگان را قبل از اجساد آفرید و این ارواح در عوالمی سیر دارند که یکی در همین عالم تعلق باجساد گرفته و مناطق تکلیف و ثواب و عقاب در این عالم است و یکی بعالم مثال که صور برزخیه و قالب مثالی صورت بدون ماده. و من جمله از این عوالم عالم ذر است که خداوند تمام ذریه آدم را تا روز قیامت در صلب حضرت آدم قرار داد آنها نه بنحو عرضی تا مورد بعض اشکالات شود و خلاف ظاهر آیه باشد بلکه بنحو طولی مثلاً جنابعالی در صلب پدر و او در صلب جدّ و هكذا پس بیک معنی همه در صلب آدم و بیک معنی هر یک در صلب پدر بلاواسطه خود و میتوان همه را ذریه آدم گفت و نسبت مفرد داد چنانچه از قول شیطان میفرماید لَأُخْتَنِكَ ذُرِّيَّتَهُ و میتوان هر یک را ذریه دیگری گفت و نسبت جمع داد چنانچه در این آیه است و همچنین میتوان گفت همه در ظهر آدم بودند و میتوان گفت هر یک در ظهر دیگری چنانچه در آیه تعبیر بظهورهم و ذریتهم فرموده. باین

بیان بسیاری از اشکالات که کرده‌اند حل میشود. و مطلب دیگر آنکه خداوند قادر متعال پس از اخراج این ذریات، ارواح را که از مجردات بودند هر یک را تعلق بیکی از این ذراری داد که این اولین تعلق ارواح بود اینها دارای عقل و شعور و ادراک شدند چنانچه قبل از تعلق در همان عالم ارواح دارای عقل و شعور و ادراک بودند، بنا بر این قابل خطاب و سؤال و جواب شدند. و اشکال به اینکه اگر چنین بود باید اقلاً بعض آنها متذکر آن عالم باشند نه بکلی غافل شوند، اینهم مدفوع است بنقض بعالم ارواح که جنود مجنده بودند و تآلف و تناکر داشتند و در این عالم احدی خبر از آن عالم ندارد و خداوند بتوسط انبیاء و اوصیاء خبر داده و همچنین در عالم قیامت که میفرماید یَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعاً فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا أَلْهَ وَ نَسُوهُ وَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ (مجادله : ۷)، خداوند بواسطه نامه‌های اعمال و شهادت اعضاء و جوارح و ملائکه و کتب و انبیاء و ائمه اثبات میفرماید. در این مورد هم بشهادت قرآن بیان فرموده و در بعض اخبار دارد که مجرد اقرار بتوحید نبوده، بلکه اقرار به نبوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت ائمه اطهار [ع] هم گرفته شده است. (طیب، ۱۳۷۸، ج ۶ : ۲۵)

علامه طباطبایی به طور مبسوطی به تفسیر آیه پرداخته اند: "وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ" یعنی بیان سابق را برای اهل کتاب متمیم نموده و داستان اخذ میثاق را بر ایشان نقل کن و یا برای مردم نقل کن آن بیانی را که این سوره بخاطر آن نازل شده و آن این است که برای خدا عهده‌ای است بر گردن بشر که از آن عهد بازخواست خواهد کرد، و اینکه بیشتر مردم با اینکه حجت بر ایشان تمام شده به آن عهد وفا نمی‌کنند.

برای مردم موطنی را ذکر کن که در آن خداوند از صلب‌های بشر ذریه‌شان را گرفت، بطوری که احدی از افراد نماند مگر اینکه مستقل و مشخص از دیگران باشد، و همه در آن موطن جدا جدای از هم اجتماع نمودند، و خداوند ذات وابسته به پروردگارشان را به ایشان نشان داد، و علیه خود گواشان گرفت، و ایشان در آن موطن غایب و محجوب از پروردگارشان نبوده و پروردگارشان هم از ایشان محجوب نبود، بلکه به معاینه دیدند که او پروردگارشان است، هم چنان که هر موجود دیگری به فطرت خود و از ناحیه ذات خود، پروردگار خود را می‌یابد بدون اینکه از او محجوب باشد. و این معنا، ظاهر برخی از آیات قرآنی از قبیل آیه "وَ إِنَّ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا

تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ" (إسراء : ۴۴) است. خطاب و جواب "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا" از باب زبان حال نیست، بلکه خطابی است حقیقی و کلامی است الهی، که عبارت است از "القائاتی که بر معنای مورد نظر دلالت کند" و خدای تعالی هم کاری کرده و در نهاد بشر القائاتی کرده است که بشر مقصود خدا را از آن فهمیده و درک می‌کند که باید به ربوبیت پروردگارش اعتراف نموده و به این عهد ازلی وفا کند.

خطاب "أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ" در این جمله به مخاطبین در جمله "أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ" و به همان کسانی است که گفتند: "بَلَى شَهِدْنَا" و به مقتضای این آیه بشر در قیامت، اشهداد و خطاب خدا و اعتراف خود را به معاینه می‌بیند و درک می‌کند، هر چند در دنیا از آن و از ما سوای معرفت غافل بوده. آری، در روز قیامت که بساط بر چیده می‌شود و شواغلی که انسان را از اشهداد و خطاب خدا و اعتراف درونی خود غافل می‌ساخت از بین می‌رود و پرده‌هایی که میان بشر و پروردگارش حائل بود برچیده می‌شود، بشر به خود می‌آید و دوباره این حقایق را به مشاهده و معاینه درک می‌کند، و آنچه را که میان او و پروردگارش گذشته بود به یاد می‌آورد. (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۸ : ۳۲۲ و ۳۲۳)

"وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ" چنان که دلالت دارد بر خلقت نوع انسان به نحو تولید و بیرون کشیدن فردی از فرد دیگر و به راه انداختن افراد بی‌شمار از افراد انگشت شمار به همین نحوی که ما مشاهده می‌کنیم و می‌بینیم که همواره نسل‌های متعاقب وجود نوع انسان را حفظ می‌کند، در عین حال دلالت دارد بر اینکه داستان یک نوع تقدیمی بر جریان خلقت و سیر مشهود آن دارد.

و اما اینکه انسان و یا غیر انسان در امتداد مسیر بسوی خدا و رجوع به سوی او در عوالم مختلف دارای نظام‌ها و احکام مختلف موجود شود، محال نبوده و بلکه امری است که قرآن کریم آن را علی‌رغم کفار اثبات می‌کرده است، و علیه کسانی که می‌گویند: "ما هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَ نَحْيَا وَ مَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ" (جاثیه : ۲۴) زندگی جز همین زندگانی دنیا نیست، می‌میریم و زنده می‌شویم و جز طبیعت کسی ما را نمی‌میراند" زندگی دیگری در قیامت اثبات کرده و فرموده که انسان به عین وجود و شخصیتی که در دنیا دارد در آن عالم موجود می‌شود، در حالی که نظام و احکام آن عالم و آن زندگی غیر از نظام و احکام زندگی دنیا است، و نیز زندگی دیگری در برزخ اثبات کرده که انسان به عین وجود و خصوصیاتش در آن عالم موجود شده و زندگی می‌کند، در حالی

که نظام و احکام آن عالم نیز غیر نظام و احکام عالم دنیا است، و در آیه "وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ" (حجر : ۲۱) اثبات کرده که برای هر موجودی در نزد خدای تعالی وجود وسیع و غیر محدودی در خزائن او است، که وقتی به دنیا نازل می‌شود دچار محدودیت و مقدار می‌گردد، برای انسان هم که یکی از موجودات است سابقه وجودی در نزد او و در خزائن او است که بعد از نازل شدن به این نشات محدود شده است.

و در آیه شریفه "إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ" (یس : ۸۴-۸۳) و همچنین آیه "وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ" (قمر: ۵۰) و نظائر آن اثبات کرده که این وجود تدریجی که برای موجودات و از آن جمله برای انسان است امری است از ناحیه خدا که با کلمه "کن" و بدون تدریج بلکه دفعه‌افاضه می‌شود، و این وجود دارای دو وجهه است یکی آن وجه و رویی که به طرف دنیا دارد و یکی آن وجهی که به طرف خدای سبحان دارد، حکم آن وجهی که به طرف دنیا دارد این است که به تدریج از قوه به فعل و از عدم به وجود در آید، نخست بطور ناقص ظاهر گشته و سپس بطور دائم تکامل یابد، تا آنجا که از این نشأت رخت بر بسته و به سوی خدای خود برگردد، و همین وجود نسبت به آن وجهی که به خدای سبحان دارد امری است غیر تدریجی بطوری که هر چه دارد در همان اولین مرحله ظهورش دارا است و هیچ قوه‌ای که به طرف فعلیت سوقش دهد در آن نیست. و اما این وجه دنیایی انسان که ما آن را مشاهده کرده و می‌بینیم آحاد انسان و احوال و اعمال آنان به طبقات زمان تقسیم شده، و بر مرور لیالی و ایام منطبق گشته و نیز اینکه می‌بینیم انسان بخاطر توجه به تمتعات مادی زمینی و لذائذ حسی از پروردگار خود محجوب شده، همه این احوال متفرع بر وجهه دیگر زندگی است که گفتیم سابق بر این زندگی و این زندگی متاخر از آن است، و موقعیت این نشات در تفرعش بر آن نشات موقعیت "یکون" و "کن" در جمله "أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ" را دارد.

و به این بیان روشن گردید که این نشات دنیوی انسان مسبوق است به نشات انسانی دیگری که عین این نشات است، جز اینکه آحاد موجود در آن، محجوب از پروردگار خود نیستند، و در آن نشات وحدانیت پروردگار را در ربوبیت مشاهده می‌کنند، و این مشاهده از طریق مشاهده نفس خودشان است نه از طریق استدلال، بلکه از این

جهت است که از او منقطع نیستند، و حتی یک لحظه او را غایب نمی‌بینند، و لذا به وجود او و به هر حقی که از طرف او باشد اعتراف دارند. (همان : ۳۱۹-۳۲۱)

آیه الله جوادی آملی در کتاب فطرت در قرآن خود به تفسیر این آیه اشاره کرده است: لازمه حفظ ظهور صدر و ذیل آیه آن است که آن موطن باید صلاحیت تحمل محتوای صدر و ذیل را داشته باشد، در حالی که موطن ملکوت اولاً، نشئه وحدت حقیقی است نه کثرت اعتباری، و ثانیاً موطن تجرد و ثبات است نه مادیت و تدریج. لذا در عالم وحدت و تجرد، ابوت و بنوت مطرح نیست، ابوت و بنوت اختصاص به عالم دنیا دارد. بلکه در آن موطن هر فردی، وجود حقیقی و جدای از فرد دیگر دارد و هیچ گونه تولید و تولید بین آنان برقرار نیست. با توجه به این که در موطن ملکوت ابوت و بنوت راه ندارد، نمی‌توان در همان موطن (الست بر بکم)، گفت: منظور از اخذ میثاق آن است که شما در قیامت نگویید پدران ما شرک ورزیدند؛ زیرا این عناوین وضعی و اعتباری در عالم ملکوت راه ندارد، چنانکه در عالم قیامت هم این عناوین راه ندارد. چنان که قرآن می‌گوید: "و نَفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ" (یس: ۵۱) آنگاه که در صور دمیده شود ناگهان همه از قبرها به سوی پروردگارشان به سرعت می‌شتابند. و یا می‌فرماید: "قُلْ إِنِّ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ * لَمَجْمُوعُونَ إِلَىٰ مِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ" (واقعہ : ۵۰-۴۹) بگو: بی‌تردید اولین و آخرین، حتماً به سوی وعده‌گاه روز معینی گردآوری خواهند شد. اما رابطه تولید و توالد بین افراد محشر وجود ندارد.

اگر گفته شود: این جمله ناظر به دنیاست نه موطن اخذ تعهد و میثاق، یعنی خدای سبحان در دنیا و نشئه ملک به انسان‌ها فرمود: من از شما در موطن قبل تعهد گرفتم که مبادا در قیامت بگویید: پدرانمان مشرک بودند. در جواب می‌گوییم: اولاً در یاد ملحدان و تبہکاران نیست که خداوند در عالم ملکوت از آنها پیمان گرفته است و لذا احتجاج تمام نمی‌شود. ثانیاً ظاهر آیه آن است که بیان هدف از میثاق و موطن اخذ میثاق، واحد بوده، تفکیک بین صدر و ذیل، تکلف بعیدی است که با ظواهر الفاظ و وحدت سیاق سازگار نیست. نتیجه بحث آن که: بر اساس جهات مذکور و امور دیگری که ممکن است متوجه این نظریه شود نمی‌شود موطن اخذ میثاق را همان نشئه ملکوت انسانها دانست.

پس بدون تحقیق در مسئله کفر و نفاق بعضی در موطن اخذ میثاق نمی‌توان آیه را توجیه کرد. و اگر عده‌ای در قیامت خدا را مشاهده می‌کنند و در عین حال کافرنند،

برای آن است که در دنیا با ملکه کفر و نفاق بودند و با آن حال وارد قیامت شده و خدا را مشاهده می کنند؛ ولی در نشئه قیامت جای ایمان و عمل صالح نیست. کفر کافران و نفاق منافقان در دنیا حادث می شود و به صورت ملکه غیر قابل زوال با آنها هست و در قیامت هم رهایشان نمی کند.

نظر نهایی این که اگر مسئله اخذ میثاق حمل بر تمثیل نشود، بر موطن عقل و وحی که مقدم بر تکلیف است حمل شود؛ به این معنا که رسالت وحی که حجت بیرونی خداست و برهان عقلی که حجت درونی خداوند است، زمینه را تثبیت می کند و به دنبال آن تکلیف الهی می آید.

همان طور که تقدم ملکوت، بر ملک زمانی نیست، لازم نیست تقدم موطن وحی و عقل بر تکلیف نیز تقدم زمانی باشد؛ زیرا همان طور که امام صادق علیه السلام فرمود: الْحُجَّةُ قَبْلَ الْخُلُقِ (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۱: ۱۷۷) عقل و وحی و رسالت قبل از تکلیف است، عقل و تنزیل وحی مبنای تکلیف است.

پس اثبات می شود: اولاً: رسالت و وحی و عقل، مصحح تکلیف مخصوص انسان است و غیر انسان را شامل نمی شود. ثانیاً: نشئه تفکر عقلی و نشئه ارسال پیامبران علیهم السلام، همین نشئه حسی و دنیوی است. ثالثاً: محتوای آیه محل بحث با همه آیاتی که می گوید: ما به انسانها عقل داده و برای هدایت آنها وحی فرستادیم تا در روز قیامت حجت نداشته باشند، سازگار است. رابعاً: این موطن، موطن غفلت و غرور است، و تعهد هم درهمین موطن گرفته شده. لذا از همین موطن می توان بر حوادث همین موطن احتجاج کرد. خامساً: این معنا تحمیلی بر ظاهر آیه مورد بحث نیست؛ زیرا برای عقل و وحی نحوه ای تقدم نسبت به مرحله تکلیف وجود دارد. و لذا ظاهر کلمه «إِذْ» محفوظ می ماند و ظاهر آیه اختصاص به انسان دارد و نشئه دنیا که نشئه اندیشه و رسالت است، نشئه ابوت و بنوت و نیز موطن غفلت و کفر و غرور نیز خواهد بود. و به همین دلیل صدر و ذیل آیه با هم سازگار است. (جوادی آملی، ۱۳۸۷: ۱۳۶-۱۳۳)

دیدگاه معصومین علیهم السلام در آیه ذر

به جهت اختصار و اجتناب از روایات نزدیک به هم که دارای مفاهیم یکسانی هستند، به چند روایت که در برگیرنده کلیاتی در رابطه با عالم ذر و میثاق می باشد را برگزیده و برای تنویر و تأیید برخی از نظرات مطروحه به آن ها پرداخته می شود.

ابن مسکان از امام صادق علیه السلام در خصوص این آیه سؤال می کند که : آیا این پیمان گرفتن به رؤیت عیانی بود؟ امام علیه السلام می فرماید: بله، پس معرفت ثابت شد و موقف فراموش شد و به زودی آن را به یاد می آورند و اگر این امر واقع نمی شد (معرفت ثابت نمی شد) احدی خالق و روزی دهنده اش را نمی شناخت، پس برخی از آنها در ذر به زبان اقرار کردند در حالی که قلباً ایمان نیاوردند. پس خداوند متعال فرمود: پس ایمان نمی آورند به آن چه پیش از این تکذیب کردند. ^(۱) (حلی، ۱۳۷۹: ۴۱۲)

از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود: همانا خداوند عز و جل زمانی که ذریه حضرت آدم را از پشت او خارج کرد برای اینکه از آنها بر ربوبیت خود و نبوت تمام پیامبران پیمان بگیرد، نخستین کسی که بر نبوتش پیمان گرفته شد محمد بن عبدالله صلوات الله علیه بود؛ سپس خداوند به آدم علیه السلام فرمود: بنگر چه می بینی؟ حضرت آدم علیه السلام به ذریه اش نگاه کرد در حالی که بصورت ذرات آسمان را پر کرده بودند. آدم علیه السلام گفت پروردگارا چقدر ذریه من زیادند، برای چه کاری آنها را خلق کردی؟ مقصودت از گرفتن پیمان از آنها چیست؟ خداوند عز و جل فرمود: مرا عبادت کنند و چیزی را شریک من قرار ندهند و به پیامبرانم ایمان بیاورند و از آنها پیروی کنند. ^(۲) (فیض کاشانی، ۱۰۹۱ق، ج ۴: ۴۲)

۱ عَنْ ابْنِ مُسْكَانٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي قَوْلِهِ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى قُلْتُ: مُعَايِنَةُ كَانْ هَذَا؟ قَالَ: «نَعَمْ، فَتَبَتِ الْمَعْرُفَةُ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ وَ سَيِّدُ كُرُونَهُ، وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَذَرْ أَحَدٌ مِنْ خَالِقِهِ وَ رَازِقِهِ، فَمِنْهُمْ مَنْ أَقْرَبَ لِسَانِهِ فِي الذَّرِّ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ، فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى فَمَا كَأَنُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ

۲ سمعت أبا جعفر ع يقول إن الله عز و جل لما أخرج ذرية آدم ع من ظهروه ليأخذ عليهم الميثاق بالربوبية له و بالنبوة لكل نبي فكان أول من أخذ له عليهم الميثاق بنبوته محمد بن عبد الله ص ثم قال الله جل و عز لآدم انظر ما ذا ترى قال فنظر آدم ع إلى ذريته و هم ذر قد ملئوا السماء- قال آدم ع يا رب ما أكثر ذريتي و لأمر ما خلقتهم فما تريد منهم بأخذك الميثاق عليهم قال الله عز و جل يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً- و يؤمنون برسلي و يتبعونهم

سپس امام صادق علیه السلام فرمود: پیمانی که گرفته شد برای ربوبیت خداوند متعال و نبوت پیامبرش و امامت امیرالمؤمنین و ائمه علیهم السلام بود. پس خداوند متعال فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم و محمد پیامبر شما و علی امام شما و امامان هادی ائمه شما نیستند؟ پس پاسخ دادند: بلی شهادت می دهیم. سپس خداوند متعال فرمود: پیمان گرفتم) برای این که روز قیامت نگویید که ما غافل بودیم و نمی دانستیم. پس نخستین کسانی که خداوند متعال از آنها برای ربوبیت خودش پیمان گرفت، پیامبران بودند و این کلام اوست که می فرماید: و به یاد آور زمانی را که از پیامبران پیمانشان را گرفتیم.^۱ (قمی، ۱۴۰۴ق، ج ۱: ۲۴۶)

امیرالمؤمنین علیه السلام با اشاره به آیه میثاق فرمود: وقتی خدای سبحان از انسان ها بر پذیرش ربوبیت خدا و عبودیت خودشان تعهد گرفت و آن ها پذیرفتند، محصول این تعهد به صورت ورقه ای در دهان حجرالأسود که در آن روز دارای چشم و دهان بود قرار گرفت؛ او این ورقه را به دهان گرفت و در خود نگاه داشت و می داند که چه کسی تعهد داده و به چه چیز متعهد گشته است. وقتی انسان وی را دست می کشد یا می بوسد، به همان عهد وفا و در واقع، ربوبیت خدا و عبودیت خویش را تازه می کند و همین حجرالأسود در قیامت به توحید کسی شهادت می دهد که آن را استلام کند.^۲ (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۲: ۳۸)

ابی بصیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند: آنگاه که امام زمان (عج) به هیئت جوانی خروج می کند، فقط مؤمنانی بر ولایت او ثابت و استوار می مانند که در

۱ فَقَالَ الصَّادِقُ ع كَانَ الْمِيثَاقُ مَأْخُودًا عَلَيْهِمْ لِلَّهِ بِالرُّبُوبِيَّةِ - وَ لِرَسُولِهِ بِالنَّبُوءَةِ وَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَئِمَّةِ بِالإِمَامَةِ، فَقَالَ أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ وَ مُحَمَّدٌ نَبِيُّكُمْ - وَ عَلَيَّ إِمَامَتُكُمْ وَ الْأَئِمَّةُ الْهَادُونَ أَمَتُكُمْ فَ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا فَقَالَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَيْ لَيْلًا تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ فَأَوَّلُ مَا أَخَذَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ - الْمِيثَاقَ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ - وَ هُوَ قَوْلُهُ «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ»

۲ فَقَالَ عَلِيُّ: قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: «وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ طُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ - وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ - أ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا» فَلَمَّا أَقْرَأُوا بِالصَّاعَةِ بِأَنَّهُ الرَّبُّ وَ أَنَّهُمْ الْعِبَادُ - أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْمِيثَاقَ بِالْحَجِّ إِلَى بَيْتِهِ الْحَرَامِ، ثُمَّ خَلَقَ اللَّهُ رَقًا أَرَقَّ مِنَ الْمَاءِ - وَ قَالَ لِلْقَلَمِ: اكْتُبْ مُوَافَاةَ خَلْقِي بَيْتِي الْحَرَامِ، فَكُتِبَ الْقَلَمُ مُوَافَاةَ بَنِي آدَمَ فِي الرَّقِّ، ثُمَّ قِيلَ لِلْحَجَرِ: افْتَحْ قَالَ: فَفَتَحَتْهُ فَأَلْقَمَ الرَّقَّ - ثُمَّ قَالَ لِلْحَجَرِ: احْفَظْ وَ أَشْهَدْ لِعِبَادِي بِالْمُوَافَاةِ، فَهَظَطَ الْحَجَرُ مُطِيعًا لِلَّهِ، يَا عَمْرَأُ وَ لَيْسَ إِذَا اسْتَلَمْتَ الْحَجَرَ، قُلْتَ: أَمَانَتِي أَدَيْتُهَا وَ مِيثَاقِي تَعَاهَدْتُهُ لِتَشْهَدَ لِي بِالْمُوَافَاةِ

ذَرَّ اَوَّلَ، از آنها برای ولایت آن حضرت پیمان گرفته شده است.^۱ (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۲: ۲۴۸)

روایاتی که نقل گردید بیانگر گوشه ای از شأن و منزلت پیامبر گرامی اسلام و ائمه اطهار نزد پروردگارشان بوده است. در فرازهایی که به مشاهده عیانی باری تعالی در موقف اخذ میثاق اشاره گردیده، بنظر می رسد این مشاهده که توسط نفوس عرفانی ذرات صورت پذیرفته، در حد و اندازه های درک و معرفت ذرات بوده، چرا که فراگیری عرش ملکوتی و وسعت جلوه و بزرگی خداوند امکان رؤیتش در زاویه و جهتی خاص مقدور نبوده و این فرض محتمل است که حضور حضرت حق را احساس نموده و از عنایات باری تعالی نسبت به خود متنعم گردیده اند و سپس معرفت ثابت و موقف فراموش شده که بزودی آن را به یاد خواهند آورد.

امروزه با وجودی که تمامی علوم کشف نگردیده و می توان گفت که بخش عمده ای از آن در آینده ظاهر خواهد شد، در یافته ایم که بشر توانسته است با استفاده از ریزتراشه هایی به جمع آوری اصوات و تصاویری در قالب میلیاردها پیام موفق شود که حتی بزرگی این ابزار در حد چندین ورقه نازک هم نمی باشد. از این روی می توان درک کرد که با اراده خداوند، حجرالاسود که به تعبیری دارای مجرای ورودی اطلاعات می باشد چنان توانایی و استعدادی را در خود داشته باشد که بتواند تجدید میثاق همه کسانی را که در عالم ذر تعهد نموده اند را در خود جای دهد، تادر قیامت همچون حافظه ای که نیاز به خواندن داشته باشد به سخن آید و پیمان های اخذ شده را بازگو نماید.

دیدگاه عقلانی از آیه ذر

خلقت انسان به گواهی آیات مبارکه ۱۲ تا ۱۴ سوره مؤمنون «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ * ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ * ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا * ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» به ترتیبی که از آیات

۱ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَّهُ قَالَ لَوْ خَرَجَ الْقَائِمُ لَفَدَّ أَنْكَرَهُ النَّاسُ يَرْجِعُ إِلَيْهِمْ شَابًا مُوقِفًا فَلَا يَلْبَثُ عَلَيْهِ إِلَّا كُلُّ مُؤْمِنٍ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَهُ فِي الذَّرِّ الْأَوَّلِ

بر می آید، صورت گرفته است و مراد از تأکید این که انسان از عصاره ای از گل بوده، مبین این معنا می باشد که چکیده ای از خالص ترین اجزای خاک بوده است. گویا خداوند برای زمان حال، که دانشمندان دریافته اند مواد تشکیل دهنده کالبد انسان همان عناصری است که در خاک موجود است و از آن بهره گرفته اند را بیان نموده، تا آیندگان بر اعجاز قرآن سر فرود آورند. این معنا که او را بصورت نطفه ای در قرارگاهی استوار قرار دادیم روشنگر دو خصوصیت فیزیکی و شیمیایی می باشد. اول این که نطفه انسان در جایگاهی میان مهره های ستون فقرات، که اکنون آن را با نام نخاع می شناسیم قرار داده شده، که در محافظت از آن شکی نیست. و دوم آن که این عصاره برگرفته از خاک که خالی از عناصر زائد و فضاهای بیهوده می باشد، دارای چنان پیچیدگی و پیوستگی اجزاء بدست آمده است که خواص مترتب برآن، بر جهانیان پوشیده مانده است. آنگاه خون بسته شده را از نطفه برگرفته سپس آن را بصورت مضغه (مانند گوشت جویده شده) ساخته سپس آن را تبدیل به استخوان نموده بر آن گوشت پوشانده و از آن خلقتی دیگر پدید آورده است. در زمان حال ثابت گردیده استخوان بدن انسان از تراکم گوشت هایی تشکیل گردیده که عناصر تشکیل دهنده آن از موادی هستند که در خاک موجود است.

همچنین از آیات قرآن کریم چنین برمی آید که خداوند قسمتی از روح خود را در انسان دمیده است. «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي» (ص: ۷۲) از این روی انسان به روح ملکوتی مفتخر گردیده و همراه آن شمه ای از صفات خداوند به او انتقال یافته، بطوری که بدون شریعت نیز قائل به داشتن چنین صفاتی از جمله راستگویی، عدالت محوری، سخاوت، ترحم و عقل ... می باشد.

با ملاحظه تفاسیر و روایاتی که در خصوص آیه میثاق به استحضار رسید و با استفاده از مطالب مذکور و مقبول، می توان شرحی در حد مطالعات و دریافت عقلی، در خصوص این آیه اظهار داشت؛ با ذکر این نکته که هرگونه رد، اصلاح یا نکات تکمیلی مورد استقبال است.

در قدم اول این که خداوند پس از خلق حضرت آدم علیه السلام آن گاه که هیچ فرزندی نداشت از روح خود منحصرأ در کالبد ایشان دمید و در گام بعد فرزندان آدم را از صلب او بیرون کشید. در این موقف تمامی بنی آدم از حضرت آدم علیه السلام تا

آخرین فرد بشر که متصل به روز قیامت است، حاضر بودند. چگونگی حضور آنها که بیشتر مفسرین بر این قولند که بنی آدم بصورت ذراتی در محضر خداوند ظاهر گشته اند، واضح است و هم اکنون نیز با استعانت از علم جدید، اثبات گردیده که ذرات، همان کوچک ترین جزء ماده هستند که بصورت سلول های بسیار ریزی در عناصر وجود دارند، که در نهایت فراوانی در قطره ای جای گرفته اند. به عبارتی اگر نسل های بشر تا روز قیامت مثلاً صد یا دویست میلیارد نفر باشند، به همان اندازه ذرات که بصورت واحد دارای هویتند در قطره ای جای خواهند گرفت. اینها همان ذراتی هستند که از صلب حضرت آدم علیه السلام برای إشهد بیرون کشیده شده اند.

با استفاده از إشهد انبیا و در رأس آنان رسول گرامی اسلام صلوات الله علیه و آله، در سبقت گرفتن از دیگران در گفتن « بلی »، می توان بدین گونه نتیجه گرفت که شریف ترین و منزّه ترین ذرات، خود را در عالم ذر معرفی و اقرار به توحید و ربوبیت خداوند می نمایند و در نهایت، آحاد ذرات حاضر در آن عالم به ترتیب وجاهت و خلوص خود، به جمع اولین اقرار کنندگان پیوسته، بدنبال آنان اقرار می نمایند. هنگامی که هرم انبیا و اولیا و مخلصین و صالحین از بالا به پایین شکل گرفت و بهترین مخلوقات خود را شناساندند، ذرات خُرد و حقیری که با تعلّل و کسالت « بلی » گفته اند نیز در لایه های زیرین هرم توحیدی جای گرفتند. به تعبیری و با استفاده از آیه « فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ » (اعراف : ۱۰۱) و روایات ذیل آن در خواهیم یافت که سطوح پایینی و گسترده هرم تصویری را کسانی تشکیل داده اند که در گفتن « بلی » تردید ورزیده و آن گاه که اقرار نموده اند نیز، زبانی و ظاهری بوده نه قلبی و با نیت خالص.

آن گاه آن ذرات به ترتیبی که از صلب حضرت آدم علیه السلام گرفته شده بودند، به جایگاه خود باز گردیده اند. خلقت بنی آدم تصادفی نبوده و پدران دارای فرزندان گشته اند و آن فرزندان اولادی را به دنیا آورده اند و بدین ترتیب کلّ نسل بشردر پهنای زمین پراکنده میشوند بطوری که پدرانی از پیش برایشان مقدّر گشته، تا بدین سبب جغرافیای زیستی و عصر زیستن آدمیان تدوین و مشخص می گردد.

در دعای عرفه منسوب به امام معصوم حضرت حسین بن علی علیه السلام چنین می خوانیم: وجودم را با نعمت آغاز کردی پیش از آنکه موجودی قابل ذکر باشم، و مرا از خاک پدید آوردی، سپس در میان صلیبها جایم دادی، درحالی که از حوادث زمانه و

رفت و آمد روزگار و سالها، ایمنی بخشیدی. همواره کوچ کننده بودم از صلی به رحمی، در گذشته از ایام و قرنهای پیشین. از باب رافت و لطف و احسانی که به من داشتی، مرا در حکومت پیشوایان کفر، آنان که پیمان را شکستند، و پیامبران را تکذیب کردند، به دنیا نیاوردی، ولی زمانی به دنیا آوردی به خاطر آنچه در علمت برایم رقم خورده بود و آن عبارت بود از هدایتی که مرا برای پذیرفتن آن آماده ساختی، و در عرصه گاهش نشو و نمایم دادی، و پیش از آن هم با رفتار زیبایت، و نعمتهای کاملت بر من مهر ورزیدی، در نتیجه وجودم را پدید آوردی از نطفه ریخته شده و در تاریکیهای سه گانه میان گوشت و خون و پوست جایم دادی.^۱ (قمی، ۱۳۹۲: ۴۵۷) در فرازهایی از این دعا آن امام همام سپاس خود را از نحوه خلقت از صلب و رحم مقدّر شده و روزگار و ایام خلقت خود ابراز داشته و بر هدایتی که خداوند برایش ارزانی داشته و راهی را که در مسیر عبودیت در مقابلش قرار داده و در پرتو مهر الهی نسبت به خود شکرگزار است.

در یافتیم که ناب ترین و خالص ترین مخلوقات بشر در هنگام « بلی » گفتن به استشهاد حضرت حق و همچنین پست ترین ذرات که در « بلی » گفتن اکراه ورزیده و با زبان قلبی آن را بیان نکرده اند، در أخذ میثاق در محضر حق حضور یافتند. از این روی مشیت الهی بر آن قرار گرفته است که تمامی آدمیانی که در این دنیا خواهند زیست، در جایگاهی با زمان و مکان زیستن مشخص برنامه ریزی و با تعیین سلاله و نسل های بعد از خود، استقرار یافته و در فضایی که متناسب با استعداد و ظرفیت هر فرد که در روز الست خود برای خویش مقدّر نموده است روزگار خود را سپری نماید.

دلیل این مدعا آن است که شریف ترین انسانها که در توحیدشان شکی نیست در صلب انبیایی باشند و این امانت را به نبی گرامی اسلام انتقال دهند. چه به یقین باید گفت که حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها بصورت اتفاقی فرزند رسول اکرم صلوات الله علیه و آله نشده، بلکه از نحوه و جایگاه روز میثاق و « بلی » گفتن اوست که بدین درجه نائل گردیده و مطمئناً همسرش امیر المؤمنین علیه السلام نیز دارای همین درجات می

۱ ابْتَدَأْتَنِي بِنِعْمَتِكَ قَبْلَ أَنْ أَكُونَ شَيْئاً مَذْكُوراً، وَخَلَقْتَنِي مِنَ التُّرَابِ، ثُمَّ أَسْكَنْتَنِي الْأَصْلَابَ، أَمِيناً لِرَبِّبِ الْمُنُونِ، وَاخْتِلَافِ الدُّهُورِ وَالسَّنِينَ، فَلَمْ أَزَلْ ظاعِناً مِنْ صُلْبٍ إِلَى رَحِمٍ، فِي تَقَادُمٍ مِنَ الْأَيَّامِ الْمَاضِيَةِ، وَالْفُرُونِ الْخَالِيَةِ، لَمْ تُخْرِجْنِي لِإِرَافَتِكَ بِي، وَلُطْفِكَ لِي، وَإِحْسَانِكَ إِلَيَّ، فِي دَوْلَةِ أَيْمَةِ الْكُفْرِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ، وَكَذَّبُوا رُسُلَكَ، لَكِنَّكَ أَخْرَجْتَنِي لِلذِّى سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى، الَذِّى لَهُ يَسَّرْتَنِي، وَفِيهِ أُنْشَأْتَنِي، وَمِنْ قَبْلِ رَوْفَتِ بِي بِجَمِيلِ صُنْعِكَ، وَسَوَابِغِ نِعْمِكَ، فَأَبْتَدَعْتَ خَلْقِي مِنْ مَنَى يُمْنَى، وَأَسْكَنْتَنِي فِي ظُلُمَاتِ ثَلَاثَ، بَيْنَ لَحْمٍ وَدَمٍ وَجِلْدٍ

باشد، وگرنه در تمام ادوار تاریخ هم کفو ایشان زاده نگردیده و نخواهد گردید که لیاقت و شایستگی همسری آن حضرت را داشته باشد. به همین نحو فرزندان او نیز که اهل بیت عصمت و طهارت هستند مقام و جایگاهشان را از روز میثاق بدست آورده اند.

نتیجه گیری

ارتباط روز الست با دنیای زیستی بشر حاضر، به میزان زیادی در شکل گیری ارواح خلق شده و کالبد های منتسب به هریک از ارواح قابل فهم و درک است. اما این که سعادت و شقاوت انسان در مدت زمانی که در کره خاکی می زیسته به چه میزان بستگی به موعد میثاق دارد، به عواملی بستگی دارد که بسیاری از آن مطلع نیستند. آن چه که به نظر می رسد و به طور یقین با عنایت به آیه مزبور اثبات آن به ادله دیگری نیاز ندارد، اقرار بنی آدم به وحدانیت و ربوبیت حضرت حق بوده است. انبیا و اولیا با درخشش و تاللو خود که به جهت خلوص، یقین و باورهای خود که با تجلی سبقتشان در « بلی » گفتن ظهور و جلوه نموده است، سرآمد تمامی مخلوقات بشری معرفی می گردند. که در آن عالم همگان مقهور عظمت وجودی آنان گردیده و اقرار به ارشدیت و بلندای جایگاه آنان می نمایند. از این روی انبیا و اولیا در اصلاص به هم پیوسته و متأثر از یکدیگر در خلقت برای مکان ها و زمان های مقرر در عالم دنیوی جایگزین و ظهور می یابند.

آن چه که قابل پیگیری است آیات « فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ » (فاطر: ۸)، « تُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ » (آل عمران: ۲۶) و « تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَ الرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ » (قدر: ۴) می باشد که شامل آنانی می گردد که در گفتن «بلی» تردید ورزیده و با کسالت اقرار نموده اند نه آنانی که قلباً تکذیب و همراه با عناد پاسخ گفته و در اصلاص پدرانیشان جای گرفته اند. از آنجا که دمیدن روح در جنین مستلزم زمان و شرایطی است، ارواح خبیثه که متعلق به جسم های منکرین و متکبرین می باشد، در زمان جنینی به هم متصل و فرزند از صلب پدر و یا بواسطه از اصلاص اجداد خود بدین جهان پای می نهد، که در نهایت به هدایت و عزت و تقریر مشیت الهی نائل نیامده و راه دوزخ را می پیماید. آن افرادی که راه سعادت در پیش دارند، در ذرات وجودی خود دارای بارهای مثبت الفت و دوستی با اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هستند که در صورت پایداری و دوری از وسوسه های شیطان، این نزدیکی در دستگیری آنان مؤثر واقع شده و ایشان شامل آیات فوق می گردند.

منابع

- ۱- قرآن کریم با ترجمه آیه الله علی مشکینی
- ۲- ابن بابویه، محمد بن علی، (۱۳۹۸ق)، التوحید، قم: جامعه مدرسین، چاپ اول
- ۳- ابن منظور، محمد بن مکرم، (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار صادر، چاپ سوم
- ۴- ازدی، عبدالله بن محمد، (۱۳۸۷)، کتاب الماء، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ پزشکی، طب اسلامی و مکمل، چاپ اول
- ۵- بستانی، فؤاد افرام، (۱۳۷۵)، فرهنگ ابجدی، تهران: چاپ دوم
- ۶- جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۸۷)، فطرت در قرآن، قم: نشر اسراء، چاپ پنجم
- ۷- حلی، حسن بن سلیمان، (۱۳۷۹)، مختصر البصائر، قم: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم، چاپ اول
- ۸- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، (۱۴۱۲ق)، مفردات الفاظ قرآن، بیروت: دارالقلم، چاپ اول
- ۹- رضا، محمد رشید، (۱۴۱۴ق)، تفسیر القرآن الحکیم الشهیر بتفسیر المنار، بیروتک دار المعرفه، چاپ اول
- ۱۰- زمخشری، محمود، (۱۴۰۷ق)، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دارالکتاب العربی، چاپ سوم
- ۱۱- سید بن قطب، بن ابراهیم شاذلی، (۱۴۱۲ق)، فی ظلال القرآن، بیروت- قاهره: دارالشروق، چاپ هفدهم
- ۱۲- طباطبایی، سید محمد حسین، (۱۴۱۷ق)، المیزان فی تفسیر القرآن، قم: انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، چاپ پنجم
- ۱۳- طباطبایی، محمد رضا، (۱۳۷۹)، صرف ساده، قم: دارالعلم، چاپ چهل و نهم
- ۱۴- طریحی، فخر الدین بن محمد، (۱۳۷۵)، مجمع البحرین، حسینی اشکوری، احمد، تهران: مرتضوی، چاپ سوم
- ۱۵- طیب، سید عبدالحسین، (۱۳۷۸)، اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات اسلام، چاپ دوم

- ۱۶- عمید، حسن، (۱۳۵۶)، **فرهنگ فارسی عمید**، تهران: امیرکبیر، چاپ یازدهم
- ۱۷- عیاشی، محمد بن مسعود، (۱۳۸۰ق)، **تفسیر العیاشی**، هاشم رسولی محلاتی، تهران: المطبعة العلمية، چاپ اول
- ۱۸- فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ ق)، **مفاتیح الغیب**، بیروت: دار احیاء التراث العربی، چاپ سوم
- ۱۹- فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، (۱۴۰۶ق)، **الوافی**، اصفهان: کتابخانه امام امیر المؤمنین علی علیه السلام، چاپ اول
- ۲۰- قرشی، علی اکبر، (۱۳۷۱)، **قاموس قرآن**، تهران: دارالکتب الإسلامية، چاپ ششم
- ۲۱- قمی، علی بن ابراهیم، (۱۴۰۴ق)، **تفسیرالقمی**، طیب موسوی جزائری، قم: دارالکتاب، چاپ سوم
- ۲۲- قمی، شیخ عباس، (۱۳۹۲)، **کلیات مفاتیح الجنان**، قم: آیین دانش، چاپ ۲۳
- ۲۳- کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۴۰۷ق)، **الکافی**، علی اکبر غفاری، تهران: دارالکتب الإسلامية، چاپ چهارم
- ۲۴- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، (۱۴۰۳ق)، **بحار الأنوار (ط- بیروت)**، **بیروت: دار احیاء التراث العربی**، چاپ دوم
- ۲۵- مصطفوی، حسن، (۱۴۳۰ق)، **التحقیق فی کلمات القرآن الکریم**، بیروت- قاهره-لندن: دارالکتب العلمیة، چاپ سوم
- ۲۶- معلوف، لوئیس، (۱۳۷۴)، **المنجد**، قم: انتشارات دهقانی، چاپ چهارم
- ۲۷- مکارم شیرازی، ناصر، (۱۳۷۴)، **تفسیر نمونه**، تهران: دارالکتب الإسلامية، چاپ اول